

گذری بر اوضاع شرق ایران در قرن دهم هجری براساس کتاب

# نصرت نامه ترخان

دکتر محمدحسین رازنهان

عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت معلم تهران

نصرت نامه ترخان

سید میر محمد باقر

ذکر انصار زاهدان

نصرت نامه ترخان

تألیف: سید میر محمد مدین باقر پورانی

به تصحیح و تنقیح: ذاکر انصار زاهدان

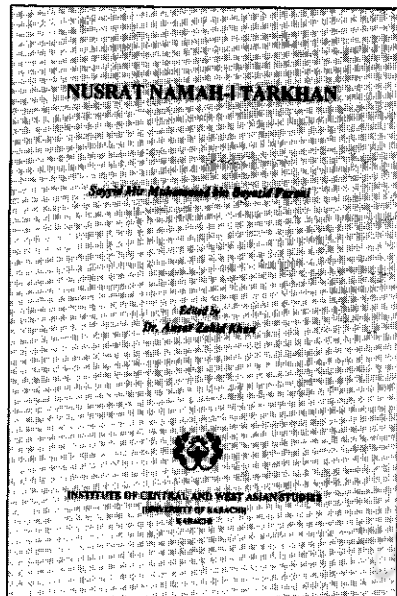
ناشر: انستیتو مطالعات آسیای مرکزی و غربی کراچی

سال انتشار: ۲۰۰۰ میلادی

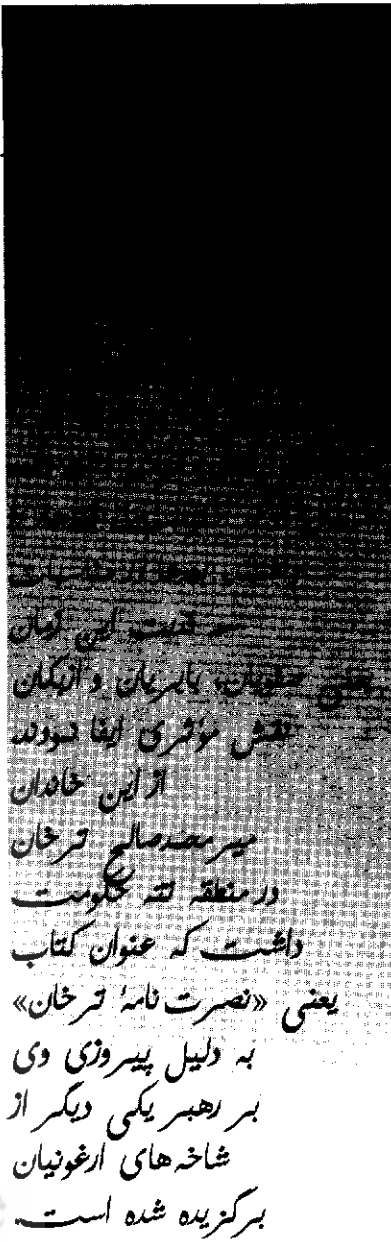
مقدمه:

قندهار در قرن دهم و یازدهم هجری در مسیر راه‌های تجاری و مسافرتی هند و ایران و اطراف آن واقع بود. زمین‌های حاصلخیز و منابع آب فراوانی داشت. نیرویی نسبتاً کوچک تحت امر فرماندهی توانا و مصمم می‌توانست این شهر را برای مدت طولانی در اختیار خود نگهدارد. تسلط قندهار برای امنیت کابل و همین‌طور خراسان ضروری بود و در نتیجه، این شهر به‌طور اجتناب‌ناپذیر مورد رقابت و مجادله میان امپراتوری گورکانیان هند و دولت صفویه بود. طی دو قرن حکومت صفویان، این شهر بارها محاصره شد و دست به دست گشت. اما تصرف آن با حمله‌ای ناگهانی مشکل بود. از آغاز قرن شانزدهم میلادی قندهار بخشی از امپراتوری تیموریان (هرات) بود که به دست حاکمی

نیمه مستقل به نام امیر ذی نون ارغون، اداره می‌شد. امیر ذی نون ارغون از تبار یکی از امرای تیمور به نام حیکل بود شخص اخیرالذکر در ازای خدمات خود به تیمور، لقب «ترخان» یافته بود. امیر ذوالنون، در زمان سلطنت ابوسعید تیموری بر اثر نزاع و مخالفت میان امرای ارغونی به دربار سلطان حسین میرزا باقرآمد و در سال ۸۸۴ هـ. ق ایالت غور و زمین داور را از طرف وی به حکومت گرفت. وی بعد از مدت کوتاهی بر همه مخالفان سلطان حسین غلبه یافت و حکومت قندهار، فراه و ساخور نیز بر مستملکات قبلی‌اش افزوده شد. سلطان حسین چندسال یکبار، یکی از شاهزادگان را به حکومت قندهار می‌فرستاد. در ایامی که بدیع‌الزمان میرزا، فرزند سلطان حسین با پدر راه مخالفت در پیش گرفته بنا به دلایلی که در



متن کتاب بدان تصریح شده ذی نون به بدیع‌الزمان میرزا بیوست و بدین ترتیب تلاش‌های حسین باقرآمد برای بیرون آوردن منطقه از دست ذی نون، بی‌ثمر ماند. در این زمان سلطان حسین میرزا باقرآمد به عنوان بزرگ خاندان تیمور، که با نزاع و دسته‌بندی درون خاندان خود روبه‌رو بود با قدرت‌طلبی گروهی از قبایل ماوراءالنهر به نام «ازبکان» تحت رهبری شیبانی‌خان مواجه گردید. جاه‌طلبی شیبانی‌خان برای حکومت بر بخش وسیعی از قلمرو آسیای مرکزی، او را به دشمن اجتناب‌ناپذیر تیموریان تبدیل کرد. شیبانی‌خان با تعرضات بی‌وقفه خود همه تیموریان را بیمناک ساخت. حسین باقرآمد، کوشش‌های ناموفقی را برای سازماندهی مقاومت علیه حرکت ازبکان به‌عمل آورد، اما وضع نزار جسمی او و ناراضیاتی پسرانش وی را از ایفای نقش



مؤثر در این موقعیت بحرانی بازداشت. حسین میرزا در سال ۹۱۰ ه. ق. نامه‌هایی به بابر (شاهزاده تیموری) نوشت و علیه ازبکان تقاضای همکاری نمود. اما در سال ۹۱۱ ه. ق. که حسین میرزا با کمک متحد خویشاوندش تصمیم گرفت حرکتی قطعی علیه ازبکان صورت دهد، درگذشت. بابر که خبر مرگ او را در میانه راه شنید به سوی هرات عزیمت کرد و با قدرت‌طلبی و اختلاف فرزندان بابقرا یعنی بدیع‌الزمان و مظفر حسین میرزا روبرو شد. آن دو که با توافقی ضمنی، دربار حکومتی خود در هرات را به طور همزمان برپا ساخته بودند همه شانس‌های خود را برای مقابله با ازبکان از دست دادند. لذا شیبانی‌خان ازبک در سال ۹۱۳ ه. ق. به سهولت سپاهیان هرات را درهم شکست.

ذی نون ارغون که تنها رهبر نظامی تیموریان

محسوب می‌شد. در این جنگ کشته شد. خاندان ارغون قندهار بعدها در مناسبات سه قدرت این زمان یعنی صفویان، بابریان و ازبکان نقش مؤثری ایفا نمودند. از این خاندان **میرمحمد صالح ترخان** در منطقه تته حکومت داشت که عنوان کتاب یعنی **نصرت‌نامه ترخان** به دلیل پیروزی وی بر رهبر یکی دیگر از شاخه‌های ارغونیان یعنی **محمد باقی**، توسط مؤلف کتاب، **میرمحمد پورانی**، برگزیده شده است. نصرت‌نامه، قدیم‌ترین اثر درباره تاریخ سند به زبان فارسی است که نسخه‌ای از آن در کتابخانه مولانا دانشگاه آزاد اسلامی علیگره نگهداری می‌شد و در بازدید مستشرق معروف آلمانی، **آن‌ماری شیمل** از این دانشگاه به طور تصادفی شناخته شد و تحت شماره ۱۴۶ مجموعه اخبار فارسی کتابخانه لیتون دانشگاه آزاد اسلامی علیگره در پوشه شماره ۱۸ در سال ۱۹۵۰ میلادی فهرست‌نویسی گردید.

دکتر **انصار زاهدخان** که متخصص تاریخ میانه آسیای جنوبی، سند و جنبش‌های آزادیخواهانه است و در حال حاضر سرپرستی انجمن تحقیقات تاریخی پاکستان را به عهده دارد، تصحیح این کتاب را انجام داده است. متن نصرت‌نامه که فقط ۴۸۶ صفحه خطی آن موجود است، ۴۳۷ صفحه اول کتاب را در برمی‌گیرد. توضیحات تاریخی و جغرافیایی مصحح به زبان انگلیسی، ۵۵ صفحه بعدی کتاب را به خود اختصاص داده است. کتابشناسی سه صفحه‌ای، تصاویری از نسخه خطی و مزار پورانی‌ها در سند در ده صفحه و سرانجام تعلیقات مصحح به زبان انگلیسی و مقدمه دکتر **ریاض الاسلام**، رئیس انجمن مطالعات آسیای مرکزی و جنوبی پاکستان صفحات پایانی کتاب را در بر می‌گیرد.

نصرت‌نامه به دلیل مصاحبت پنجاه ساله مؤلف و خاندانش در کنار امیران ارغون و ترخان، حکام محلی قندهار و سند از ارزش بالایی برخوردار است. مطابق نقل مؤلف اولین نسخه کتاب که روایاتی را از ترخانان در بردارد توسط **میرزا عیسی‌خان** مورد بازبینی قرار گرفته است. همچنین طبق تصریح مؤلف، زمان تألیف نصرت‌نامه دوره بعد از تاجگذاری **میرزا عیسی ترخان** (۹۶۳ ه. ق) و قبل از مرگ فرزندش **میرزا صالح ترخان** است. (۱-۹۷۰-۹۷۰ ه. ق. / ۱۵۶۲-۳ ه. ق.)

#### ۱- معرفی مؤلف:

**میرمحمد**، مؤلف کتاب نصرت‌نامه ترخان از نوادگان **شیخ جلال‌الدین ابوسعید پورانی** است. ابوسعید به سبب محل تولد خود یعنی پوران (منطقه‌ای در شمال هرات) به پورانی شهرت یافته است. وی در سال ۸۲۳ ه. ق. زاده شده و در دوران نوجوانی به تصوف روی آورد. پیشینه همکاری خاندان پورانی با حکام منطقه به زمان حکومت سلطان بابقرا یعنی سال ۸۷۸ ه. ق. برمی‌گردد. حسین بابقرا در سلک مریدان **شیخ ابوسعید پورانی** درآمد. ذی نون ارغون نیز مرید ابوسعید گردید و او را

احترام کرد. بعد از سال‌ها اقامت در هرات و هدایت و ارشاد مردم این ناحیه، **شیخ ابوسعید** در زمان تسلط ازبکان در سال ۹۰۹ ه. ق. توسط **محمدخان شیبانی** (شیبک‌خان)، ناگزیر به قندهار عزیمت نمود و از سوی حاکم ارغون قندهار - **شاه بیگ** - مورد حمایت قرار گرفت و منصب **شیخ‌الاسلامی** قندهار به او واگذار شد.

پیوند پورانی‌ها با شاهزادگان تیموری بدون وقفه تا سقوط حکومت آنها ادامه داشت. **جلال‌الدین بایزید بن ابوسعید پورانی**، پدر مؤلف کتاب نیز از شیوخ معتبر زمان خود بود. مؤلف کتاب - **میرمحمد پورانی** - در سال ۹۳۱ ه. ق. به دیدار **میرزا شاه حسن ارغون** رفت. شاه حسن که در منطقه تته استقرار یافته بود از وی درباره شهر سؤال کرد «عرض نمودیم که جای بد نیست و بعد از چند روز فرمودند که **بنندگان شیخ میرک و کمال‌الدین فرخ** در شهر سیر کرده جای مسجد جامع و مدرسه و خانقاه و غیره پیدا ساخته وضع بازارها را به نوعی که باید و شاید طرح فرمایند.»<sup>۲</sup>

هنگامی که **میرزا محمد صالح ترخان** در قصبه نصرپور به حکومت رسید **میرمحمد ترجیح** داد که به جای رفتن نزد او، تاریخش را بنویسد و به همین جهت مورد تشویق و حمایت **میرزا محمد صالح** قرار گرفت. «حضرت نواب عالی خلد ملکه نیز ترغیب فرموده به زبان دربار گوهر نثار ایشان گذشت که اخلاقاً [کنا] حالات [۲۲۳] سلاطین سابق ارغون را نیز در سلک تحریر درآورده شود.»<sup>۳</sup>

#### ۲- محتوای نصرت‌نامه:

نصرت‌نامه ترخان به دلیل افتادگی صفحه اول نسخه خطی، بدون ذکر عنوان آغاز می‌گردد. **میرمحمد پورانی** در ۲۳ صفحه نخست اثر خود که می‌توان پیشگفتار نام نهاد به درج مثنوی‌هایی با محتوای ستایش و تکریم خداننده نعت حضرت **محمد (ص)** و خلفای راشدین پرداخته و ضمن اشاره به آیات و روایاتی درباره مشروعیت سلاطین، به «تکا عالم بی‌مدار وابسته به ذات گرامین صفات سلاطین... گردون افتتار» تأکید می‌کند. همچنین سخن بعضی از مشایخ را نقل می‌کند که «وجود رعایا مستلزم وجود سلاطین است یا برعکس». وی در ادامه «استیصال احوال اشرار و مفسدان و ظالمان را از واجبات» سلطان شمرده و دوام دولت ممدوحش - **محمد صالح ترخان** - را آرزو می‌نماید. توصیف مبالغه‌آمیز **محمد صالح**، بخش بعدی پیشگفتار را به خود اختصاص داده و سرانجام در پایان این قسمت از سبب تألیف کتاب سخن می‌راند. او ضمن بیان سابقه پنجاه ساله خدمتگزاری خاندانش به امرا و سلاطین ارغون و ترخان، به سبب عدم نگارش تاریخی از ایشان «کیفیت آن جماعت را در سلک تحریر» درآورده است. **میرمحمد** که در بنو امر وقایع‌نگاری ایام حکومت **میرزا محمد عیسی ترخان** و فرزندش (۹۶۲-۹۷۴ ه. ق.) **محمد صالح ترخان**

را مورد توجه قرار داده «تاکزیر [اخلاقاً] حالات سلاطین سابق ارغون را نیز در سلک تحریر»<sup>۱۱</sup> درآورده است. فهرست مطالب کتاب سطور پایانی این بخش را در بر می‌گیرد. میرمحمد از «مقدمه» چهار «مقصد» و دو «مقاله» به عنوان تقسیمات کلی کتاب نام می‌برد.

مقدمه نصرت نامه که از صفحه ۲۴ تا ۷۴ آن مفقود شده به ذکر اقوام ارغون و پیشینه آنان اختصاص دارد. بشمردجری<sup>۱۲</sup> (که بنا به توضیحات مصحح، شخصیتی ناشناخته می‌باشد) فردی است که اقوام ارغون به او منسوب‌اند. بیان نسب ذوالنون بیگ ارغون و میرزا محمدعیسی ترخان، از امراء ارغون بخش بعدی مقدمه را در بر می‌گیرد. همچنین اخباری از حکومت سلطان ابوسعید تیموری و اتفاق امرای ارغون و ترخان در تأیید وی از موضوعاتی است که در مقدمه از آنها سخن می‌رود. موضوعی که بیان آن در این صفحات اهمیت دارد چگونگی اعطای لقب «ترخان» از سوی تیمور به یکی از اجداد این خاندان است: «که التماس از ملازمان آستان فلک آشیان... چنان است که مرا به اسم ترخانی ملقب گردانیده چنان سازند که عنان اختیار و کاروبار این داعی از سکونت و قرار برای من وابسته باشد و حال بدین منوال - مصرع:

کز اینجا خیز و آنجا نشین نگوید هیچکس مرا  
آن حضرت میرمذکور را ترخان ساخته نشان  
عالی‌شان به آن تمنا عنایت فرموده‌اند که هر نوع که  
عرض خاطر شریفش باشد معاش کرده در هرجا از  
ممالک محروسه خواهد و باشد به زراعت و فراغت و  
تجارت که خواهد مشغول گشته هیچ کس او را  
تکلیف ملازمت و یورش و خدمت نکند و هرگاه که  
به ملازمت درگاه همایون [F, ۸۰] آمد او را در آمدن  
منع نه نمایند.»<sup>۱۳</sup>

پیشینه پیوستگی خاندان پورانی با امرای تیموری از عهد سلطان ابوسعید تیموری آغاز می‌شود. مولانا جلال‌الدین بایزید پورانی جد بزرگ مؤلف در دستگاه تیموریان از اعتبار زیادی برخوردار بود.

وی «در ایام فتور همواره دلداری خلافت می‌فرمود که خاطر جمع دارید که عنقریب رایت دولت عظمت پادشاه اسلام به موافقت فتح و ظفر در این خطه نزول خواهد فرمود.»<sup>۱۴</sup>

ذکر کرامات شیخ الاسلام جلال‌الدین ابوسعید پورانی که در خدمت سلطان ابوسعید تیموری بود و پیشگویی‌های وی بر مرتبت پورانی‌ها در حکومت تیموریان افزود. امرا - ارغون و ترخان - که در تثبیت حکومت ابوسعید تیموری در سال ۸۴۵ ه. ق. تلاش فراوانی به عمل آوردند پادشاه خدمات خود را با واگذاری «ممالکی که در دست ایشان درآمده بود» بدست آورده و «بتمام بالوس ارغون نام‌نویسی کرده مفصل را به میر (میرارغون) فرستاده و میردیوانی و میرنواحی و سایر مناصب عالی را نامزد الوس مذکور کرده»<sup>۱۵</sup> و میرارغون «زمین بوسینه زبان به دعاگوی

و جان درازی آن سرورچمن سرافرازی گشوده»<sup>۱۶</sup> بعد از فترت حکومت ابوسعید برخی از امرای ارغون نزد سلطان حسین میرزا رفته و حکومت شهرهای استرآباد و خراسان را به دست آوردند.

مقصد اول کتاب با بیان وقایع دوران، امیرذوالنون بیگ آغاز می‌شود. وی با به قدرت رسیدن سلطان حسین بایقرا قلمرو نفوذ خود را که در بلوکات هرات بود همچنان حفظ کرد اما «در مهم امیرمشارالیه به امرا پایه سریر فلک مصیر بنیاد جانی کرد همگنان متفق‌اللفظ و المعنی گفتند که چون شجاعت و شهامت امیر ذوالنون بیگ اظهر من الشمس است که به چه مرتبه و مثابه است ولایتی می‌باید که در آنجا محاربه و مقاتله بسیار به جای بیاورد که تا حشمت و شوکت پیدا شود و الا اگر جای کلانی بدهیم به اندک زمانی آثار مخالفت از وی ظاهر خواهد شد.»<sup>۱۷</sup>

بعدها میان امیر ذوالنون ارغون و حسین بایقرا اختلاف بالا گرفت. سلطان حسین میرزا به این نتیجه می‌رسد که «و را گرفته ولایتش را به امرای دیگر قسمت باید کرد» لذا امیر ارغون به بدیع الزمان میرزا رقیب سلطان حسین روی آورد و «خلاص میرنست به حضرت سلطان بدیع الزمان بسیار شد.»<sup>۱۸</sup>

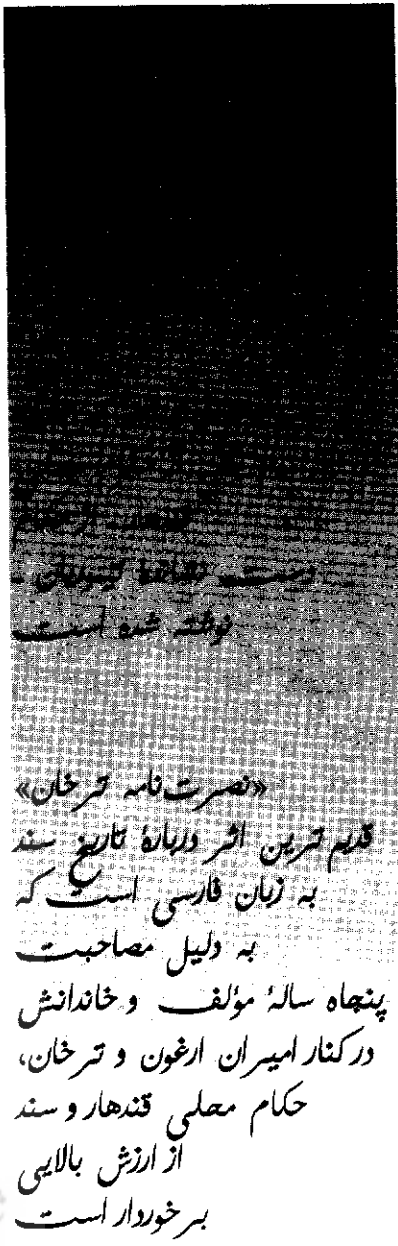
شاید توسعه‌طلبی و تاخت و تازهای مکرر امیر ذوالنون بیگ به ولایت سند و شکایات متعدد از اعمال و رفتار وی که به دربار سلطان حسین منعکس می‌گردید در بروز این اختلاف بی‌تأثیر نبوده نباشد. همچنین نقش امیرعلیشیر نوایی که از شخصیت‌های مورد مشورت بایقرا در امر مملکت‌داری بود را نباید ندیده گرفت. در بروز این اختلاف نصرت نامه ترخان ناخرسندی امیرعلیشیر نوایی را نسبت به سیاست سرکوبگرانه امیر ذوالنون چنین توضیح می‌دهد: «امیرعلیشیر می‌گفته است که ذوالنون بیگ هرچند روز سر بدارالسلطنه می‌فرستد گویا دکان کله پزی خیال کرده فاما حضرت اعلی‌خاقانی را ازین شمشیر زدن وی بس فرحان روی می‌داد.»<sup>۱۹</sup>

اتحاد خاندان ارغون و بدیع الزمان میرزا موقبت‌های چندی در دفع مخالفان و فتح مناطق جدید نظیر قلعه مرغاب برای آنها فراهم کرد به طوری که سرانجام سلطان حسین میرزا از در سازش با آنان درآمد. سایر دودمان‌های منطقه‌ای نظیر خاندان بابر و همچنین اقوام ازبک به رهبری محمدخان شیبانی تحركات نظامی بدیع الزمان میرزا و ارغون را زیر نظر داشتند و هریک توسعه‌طلبی امیرذوالنون و متحد وی را پاسخی مناسب دادند. بابر با حمله به کابل آنان را به عقب نشینی واداشت و محمدخان شیبانی رهبر قبایل ازبک آهنگ حمله به خراسان نمود و با قتل امیرذوالنون «در ماه محرم سال نه صد و سیزده بلده فاخره هرات را مسخر ساخت.»<sup>۲۰</sup>

«مقصد» ثانی با جلوس شاه شجاع و میرزا

نصرت نامه میرزا ذوالنون  
شیخ جلال‌الدین ابوسعید پورانی  
است پیشینه همکاری خاندان  
پورانی با حکام منطقه به عنوان  
حکومت سلطان بایقرا یعنی  
سال ۸۷۸ ه. ق برسی کرد  
حسین بایقرا در سلک میرزادان  
شیخ ابوسعید پورانی درآمد  
ذی نون ارغون نیز  
میرید ابوسعید کردید [...]  
پیوند پورانی‌ها با شاهزادگان  
تیموری بدون وقفه تا  
سقوط حکومت آنها  
ادامه داشت [...]

محمد مقیم، فرزندان امیرذوالنون آغاز می‌شود. «خیل الوس ترخان و ارغون به نوعی که اطاعت والد ماجد ایشان می‌نمودند کذاکمال مطیع و منقاد ایشان شدند و اطاعت ایشان را فرض عین بلکه عین فرض می‌دانستند و ایشان نیز درباره آن جماعت آنچه لایق هرکدام بود به مناصب علیه بحیه سرافراز ساختند.»<sup>۲۱</sup> حاکمان ارغون قندهار که شاهد مرگ پدر خود - ذوالنون - در مقابل پیشروی‌های ازبکان بودند از بابر گورکانی درخواست کمک نمودند. بابر چون به قندهار رفت «باز خیال دیگر شد»<sup>۲۲</sup> و ضمن تصرف قندهار، برادرش سلطان ناصر میرزا را والی قندهار نمود. شاهزادگان ارغون که تسلط بابر و برادرش را در قندهار مغایر اهداف خود مشاهده نمودند بار دیگر به بیگانگان روی آورده و این بار ازبکان را به حمایت خود فراخواندند. در نتیجه دوباره امور قندهار را در اختیار گرفتند.



جنگ مرو - ۹۱۶ ه. ق. - که قدرت شاه اسماعیل را در خراسان مسلح کرد منجر به ورود دولت صفوی در مسأله قندهار گردید. امیر ارغون قندهار در ابتدا، راه تسلیم در برابر اسماعیل را پیش گرفت و به همین جهت شاه بیگ در ورود به هرات به فرمان اسماعیل دستگیر گردید (۹۱۷ ه. ق) شاید دلیل واقعی اسماعیل در مورد این اقدام، درک اهمیت حیاتی قندهار برای حفظ هرات و نگرانی او از خطر باقی ماندن این شهر در دست شاهزادگان ضعیف و نیمه مستقل در اطراف حکومت بابر و آگاهی از تمایل او برای تصرف قلعه قندهار بود.<sup>۳۳</sup> شاه بیگ با کمک خدمتکار خود از زندان گریخت و به قندهار بازگشت. شاهرخ بیگ افشار از طرف اسماعیل مأمور پس گرفتن قندهار شد ولی موفقیتی بدست نیاورد.

تاریخ قندهار طی یک دهه بعد به رفع

اختلافات درونی خاندان ارغون و تلاش برای حفظ موقعیت در برابر دو دولت صفوی و بابری سپری شد. ارغونیان از حمایت و پشتیبانی هریک از دو دولت بهره‌های فراوان بردند و برای مدتی موجودیت خود را در قندهار حفظ نمودند. اما سرانجام این موقعیت نتایج نامطلوبی برای آنان فراهم ساخت. بابریان و صفویان برای تسلط بر قندهار راه جدیدی را در پیش گرفتند و هر دو ضمن چشم‌پوشی از نیات طرف دیگر متحداً قندهار را به محاصره گرفتند. شاه بیگ که باقی ماندن در قندهار را با وجود مخالفت دو دولت غیرممکن دانست قلعه را به مولانا عبدالباقی، یکی از ملازمان خود واگذار کرد.

نصرت نامه چنین می‌گوید: «خواجه مذکور در مسند وزارت و امارت متمکن گشت»، ارغونیان قندهار با توجه به توسعه‌طلبی بابریان و صفویان به تدریج راه نفوذ به قلمروهای جنوبی را در پیش گرفتند و از این زمان ضمن فتوحاتی چند در این ناحیه، حکومت تته و نواحی اطراف آن را به خویشاوندان خود واگذار نمودند. شاه بیگ در میان راه سند، قلعه کاهان را متصرف شد «در گرفتن قلعه کاهان طلاآلات و نقره آلات بسیار به‌دست عساکر نصرت شعار افتاد که باعث آن شد که سال دیگر مردم بسیار بدل خود متوجه سند گشت موجب بسیاری لشگر شد... هر روز مترصد آن می‌بود که اگر مبارک خان زور و قوتی دارد باز به سیوی خواهد آمد و اگر نیامد فتح تته به عنایت الهی بی‌شک میسر خواهد شد»<sup>۳۴</sup> سرانجام فتح تته در سال ۹۲۶ ه. ق. واقع شد.

تته، سالهای بعد مورد هجوم امرای محلی منطقه سند واقع شد و چندبار میان محمد مقیم و سندیان دست به دست گشت. شاه بیگ مدت‌ها در قندهار مقاومت کرد و دوران طولانی محاصره را تحمل نمود. اما سرانجام با عنوان «من به سند روم که اگر ضرورت شود شیخون بیارم»<sup>۳۵</sup> قصد ترک قندهار را نمود زیرا ارغونیان قندهار دریافتند که نمی‌توانند برای مدتی بیشتر در قندهار بگذرانند و بهتر است در شرایط آرامش نسبی منطقه سند، موقعیت را مستحکم سازند. شاه شجاع مدتی کوتاه در سند به سر برد که مرگش فرارسید.

«مقصد» سوم کتاب باتوجه به تصریح مؤلف در صفحه ۲۵ با جلوس میرزا شاه حسن آغاز می‌شود. دوران استقرار در تته و فراهم آوردن اسباب حکومت‌داری و اقدامات عمرانی با مشاورت مؤلف کتاب، شیخ میرک یکی از موضوعاتی است که در صفحات بعد مورد توجه مؤلف قرار گرفته است. جام فیروز بن جام که حکومت ارغونیان تته را بر نمی‌تافت به عناوین مختلف با میرزا شاه حسن، سر به مخالفت برداشت تا سرانجام شاه حسن ابتدا به سوی مولتان آمد «سادات و مشایخ مولتان... از روی عجز و انکسار استدعای مصالحه نموده بر وجهی که آن حضرت به تصرف ملازمان خاصه ایشان درآمده تعلق به نواب میرزا شاه حسن داشته باشد»<sup>۳۶</sup> پیمان

صلح منعقد گردید. اما سرانجام به دلیل عهدشکنی، مولتان به تصرف شاه حسن درآمد. (در سال ۹۲۳ ه. ق.)

ظهیرالدین بابر در این ایام، متوجه قدرت و نفوذ ارغونیان گردید و با فراهم آوردن زمینه‌های دوستی و خویشاوندی در سال ۹۴۷ ه. ق. اتحاد میان کامران میرزا و حاکمان تته را فراهم کرد. «بکرات و مرات قوانین [فرامین] نوشته فرستاده بودند که طریق اتحاد و یگانگی میان تو حضرت سلطنت پناه عدالت دستگاه ابوالمظفر محمد کامران [۱۵۲۹] پادشاهی می‌باید که استحکام تمام داشته باشد و اگر امدادی باید از وی طلب مدد بکن، و اگر مشارالیه را ضرورت شود و توان امداد سپاه ظفر دستگاه او نمای.»<sup>۳۷</sup>

ضرورت انعقاد پیمان اتحاد را باید به دوران ناآرامی‌های اواخر حکومت بابر و برآمدن شیرخان افغان در هند مربوط دانست که حکومت فرزندان بابر یعنی کامران و همایون را به خطر انداخته بود. با مرگ بابر موضوع جانشینی و اختلاف میان فرزندان وی بالا گرفت. همایون که از سوی بابر به عنوان جانشین تعیین شده بود در آغاز با اقبال مواجه گشت. اما کامران میرزا، رقیب وی اوضاع را دگرگون کرد و با اتحاد شیرخان افغانی متوجه بلاد سند گشت و در سال ۹۶۳ ه. ق. به قلمرو میرزا شاه حسن در تته فرود آمد و «از آنچه حضرت نواب میرزا شاه حسن و... به مشارالیه داده بودند و رخصت خریدن اسب و اسلحه نیز یافته بود داعیه [۱۵۴۲] رفتن کابل کرد و در طلب لشگر نیز واقع شد.»<sup>۳۸</sup> فتح کابل سودی برای وی نداشت. به زودی همایون (که با حمایت خاندان صفوی به قدرت دست یافت و مؤلف به این موضوع اشاره‌ای ندارد) بر وی غلبه یافت.

متحلمان ارغونی سند به زودی پادشاه همکاری خود با کامران میرزا را دریافت داشتند و مورد بی‌مهری همایون قرار گرفتند. نصرت‌نامه چنین می‌گوید: «در اختیار او در آن پرگنه جات به نوعی شد که داروغگان آن حدود، از وی تنگ آمده بودند، و حضرت میرزا شاه سلطان حسن از آن معنی غافل که هرکسی تربیت و رعایت ناهلان کند و رفعت و بزرگی بلاصلان کوشد جز نقصان عاقبت و خسروان عاقبت چیزی نه بیند.»<sup>۳۹</sup> پورانی فصل سوم را با اختلاف میان میرزا شاه حسن و میرزا محمدعیسی ترخان به پایان می‌برد.

مؤلف در «مقصد» چهارم که مشتمل بر دو مقاله است فقط به تحریر مقاله اول پرداخته و نگارش مقاله ثانی را به نگارش کتاب دیگری موکول کرده است. در مقاله اول از ایام حکومت میرزامحمد عیسی ترخان سخن می‌رود. وی همچنان به بیعت امرای ارغون و ترخان و به قدرت رسانیدن محمدعیسی ترخان تأکید می‌نماید که در اولین گام وی را در برابر رقیبش میرزا شاه حسن پشتیبانی نمودند. بیان چگونگی پذیرش دولت همایون شاه و دستور خواندن خطبه (در ۱۱ محرم سال ۹۶۲ ه. ق) تته به نام وی و برگزاری مراسم

جشن و سرور و «واگذاری پرگنه و اقطاعات مناسب» به امرای ارغون و رسیدگی به اقوام و قیابلی که ظاهراً در ناحیه سند حکومت داشتند، نظیر گرمی، جوکیه، جت، گوله صفحات بعدی کتاب را در بر می‌گیرد. مخالفت خاندان شاه شجاع به رهبری میرزا حسن با حکومت میرزا عیسی ترخان و عدم موافقت وی به صلح با ترخان و شروع جنگ در تنه در زمین و دریا و شروع مذاکرات صلح از روی اجبار با وساطت «مشایخ پورانی» و با سعی و اهتمام شیخ عبدالوهاب پورانی موضوعات دیگری است که در این «مقصد» از آن سخن می‌گوید.

خاندان ارغونیان قندهار و یکی از فرزندان آنها میرمحمد باقی ترخان که همواره مترصد اوضاع و احوال تنه بودند «از بلده فاخره تنه فرار بر قرار اختیار نموده»<sup>۳۱</sup> و «آثار مخالفت و منازعت از وی سمت ظهور یافت»<sup>۳۲</sup> میرزا محمدصالح ترخان، مأموریت سرکوب شورشیان را به عهده گرفت (جنگ‌های شهری) سرانجام «شکست به لشکر بندگان محمدباقی روی داد»<sup>۳۳</sup>. مطالب کتاب بعد از بیان چگونگی تصرف منطقه «لاتیاری» [در صفحه ۴۸۶ نسخه خطی] بدون اتمام موضوع و به شکلی ناگهانی منقطع شده، کتاب به پایان می‌رسد.

### ۳- بررسی و نقد:

نصرت‌نامه ترخان به عنوان یک منبع تاریخی شایسته نقد و بررسی مفصل در فرصت و مجال مناسب است. همچنین ضرورت دارد تصحیح انتقادی آقای ذاکر انصار زاهدخان نیز موردتوجه قرار گیرد. که به مواردی از آنها اشاره می‌شود:

۱- مصحح نصرت‌نامه برای سهولت استفاده خوانندگان، از علائم و نشانه‌های چندی بهره برده است. وی سه نوع شماره‌گذاری در متن آورده است. نخست صفحات متن اصلی را با حرف f و شماره صفحه مورد نظر مشخص نموده است. همچنین اغلاط املایی را که در متن تصحیح شده، با شماره‌گذاری در زیرنویس آورده است. شماره یادداشت‌ها و ارجاعات مصحح در پایان کتاب به صورت اعداد لاتین در متن گنجانده شده است. تصحیح قیاسی کلمات در متن در درون علامت کروشه نهاده شده است و افتادگی‌های متن با واژه لاتین Lancunue (افتادگی) در درون کروشه مشخص گردیده است. علاوه بر این نشانی آیات و احادیثی که در متن به کار رفته در زیرنویس و به صورت ترجمه انگلیسی آمده است.

نکته مهم درباره حواشی مصحح، آن است که ایشان به مقایسه مطالب کتاب با منابع هم‌عصر مؤلف یا نزدیک به آن پرداخته و با معرفی کتاب تاریخ معصومی مشابهت و یا مغایرت مطالب کتاب را با نوشته معصومی متذکر می‌گردد.

۲- در نصرت‌نامه ترخان با کوشش قابل تقدیر مصحح محترم اغلاط چاپی به حداقل رسیده است. مع الوصف تعدادی اغلاط چاپی را نیز می‌توان

برشمرد که برخی از آنها عبارتند از:

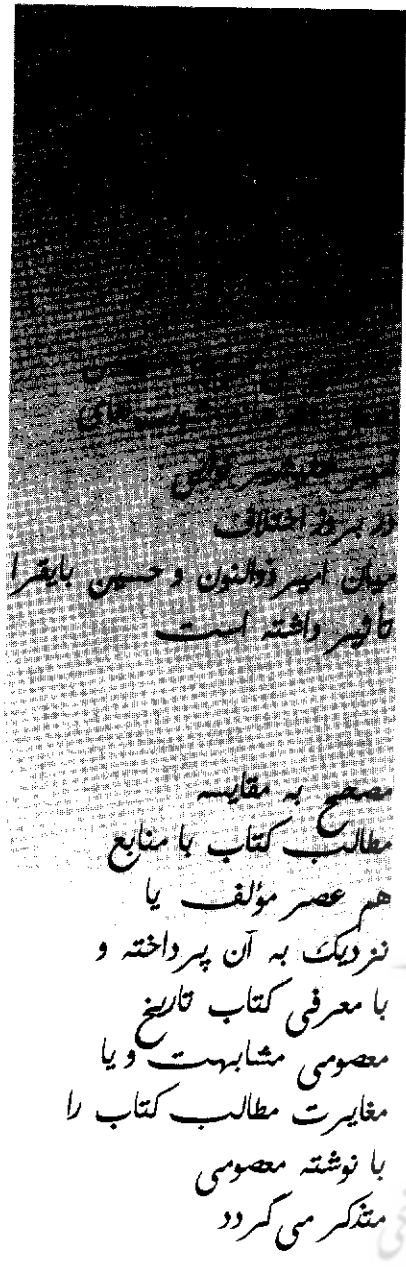
- ۱- صفحه ۳۷۷ سطر ۲ مجازی - مجاری
  - ۲- صفحه ۳۶۵ سطر ۳ خسروان - خسران
  - ۳- صفحه ۴۷ سطر آخر ۱۵۷۰ - ۱۵۰۷
  - ۴- صفحه ۲۱۵ سطر ۳ نتنجه - نتیجه
  - ۵- صفحه ۲۲۷ سطر ۴ آل - آن
- همچنین مؤلف که مطالب کتاب را به چهار مقصد تقسیم نموده در متن نوشتاری عنوان مقصد سوم را تحریر نکرده است. بهتر بود با درج عنوان مقصد سوم از سوی مصحح این کار صورت می‌گرفت. عدم درج فهرست اعلام در پایان کتاب از کاستی‌های عمده این اثر است. جا داشت به منظور استفاده بهینه و سریع خوانندگان، بخشی از صفحات پایانی به فهرست‌ها اختصاص می‌یافت.

### سخن آخر:

بدون شک با چاپ کتاب نصرت‌نامه ترخان برگی دیگر از گنجینه کتب و منابع تاریخی موجود در شبه قاره هند در اختیار علاقه‌مندان قرار گرفته است. به علاوه این کتاب، تصویر گوشه‌ای از تاریخ دوره میانی شهر قندهار- که علائق سیاسی دولت صفویه و بابرین در سرنوشت آن تأثیر داشت - به دست می‌دهد که البته اشراف و وسعت اطلاعات و دانش مصحح محترم بر روینداهای تاریخی دوران و موضوع یاد شده، استفاده از کتاب را تسهیل نموده است.

### پی‌نوشت‌ها:

- ۱ و ۲. پورانی، سیدمیر محمدبن بایزید، نصرت‌نامه ترخان، به تصحیح و تفتیح ذاکر انصار زاهد خان، نشر انستیتو مطالعات آسیای مرکزی و غربی کراچی، ۲۰۰۰ م، ص ۳۲ و ۳۳.
۳. ریاض الاسلام، تاریخ روابط ایران و هند (در دوره صفویه و افشاریه)، ترجمه عباسقلی غفاری فرد، محمدباقر آرام، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۳، ص ۳۹.
۴. نصرت‌نامه ترخان، صص ۲۷۳ و ۴۷۶.
۵. همان منبع، ص ۲۹۳.
۶. همان منبع، ص ۲۴.
۷. همان منبع، ص ۲۵.
۸. همان منبع، ص ۱۱.
۹. همان منبع، ص ۲۹.
۱۰. همان منبع، ص ۲۵.
۱۱. همان منبع، ص ۲۸.
۱۲. همان منبع، ص ۳۳.
۱۳. همان منبع، ص ۳۹.
- ۱۴ و ۱۵. همان منبع، ص ۴۷.
۱۶. همان منبع، ص ۵۳.
۱۷. همان منبع، ص ۶۴.
۱۸. تاریخ ایران کمبریج، ترجمه یعقوب آژند، چاپ اول، ۱۳۷۹، نشر جامی، ص ۱۳۲.
۱۹. نصرت‌نامه ترخان، ص ۵۵.



مصحح به مقایسه مطالب کتاب با منابع هم‌عصر مؤلف یا نزدیک به آن پرداخته و با معرفی کتاب تاریخ معصومی مشابهت و یا مغایرت مطالب کتاب را با نوشته معصومی متذکر می‌کرد

۲۰. همان منبع، ص ۱۱۱.
۲۱. همان منبع، ص ۱۱۲ و ۱۱۴.
۲۲. ریاض الاسلام، ص ۴۰.
۲۳. نصرت‌نامه، ص ۲۰۶.
۲۴. همان منبع، ص ۲۱۴ و همچنین صفحه ۹-۲۳۷ و ۴۷۴؛ تنه: نام شهری از بلاد سند که به هاه هندی تنه گویند. قریب چهل فرسخ در جنوب مولتان و تقریباً در مصب رود سند واقع است.
۲۵. همان منبع، ص ۲۴۹.
۲۶. همان منبع، ص ۳۰۷.
۲۷. همان منبع، ص ۳۴۵.
۲۸. همان منبع، ص ۳۵۵.
۲۹. همان منبع، ص ۳۶۵.
۳۰. همان منبع، ص ۳۸۸.
- ۳۱ و ۳۲ و ۳۳. همان منبع، ص ۴۲۰ و ۴۳۰.